



حمزہ بن محمد خان
ہرندی اصفہانی

تصحیح، مقدمہ و توضیحات:

محمد جعفر یاحقی
محسن حسینی وردنجانی

شابک	۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۷۹۲-۵ :
شماره کتابشناسی ملی	۴۱۹۰۵۵۱ :
عنوان و نام پدیدآور	دیباچه پنجم شاهنامه / حمزه بن محمدخان هرنندی اصفهانی؛ تصحیح، مقدمه و توضیحات محمدجعفر یاحقی، محسن حسینی وردنجانی. تهران: نشر سخن؛
مشخصات نشر	مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، قطب علمی فردوسی و شاهنامه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۱۵۶ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
موضوع	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - نقد و تفسیر
رده‌بندی دیویی	۸۵۱/۲۱ :
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۵ : PIR۴۴۹۵/م۴۹
سرشناسه	هرندی اصفهانی، حمزه بن محمدخان
شناسه افزوده	یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶ -، مصحح، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	حسینی وردنجانی، محسن، ۱۳۶۲ -، مصحح، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه. شرح
شناسه افزوده	دانشگاه فردوسی مشهد. قطب علمی فردوسی و شاهنامه
وضعیت فهرست نویسی	فیا :

دياچہ پنجم شاہنامہ

♦

دیباچه پنجم شاهنامه

♦

حمزة بن محمدخان هرندی اصفهانی

♦

♦

تصحیح، مقدمه و توضیحات:

دکتر محمدجعفر یاحقی

محسن حسینی وردنجانی

♦



قطب علمی فردوسی و شاهنامه



انتشارات سخن



قطب علمی فردوسی و شاهنامه

انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۰۵۰۶۲

www.sokhanpub.com

E.mail: info@sokhanpub.com

دیباچه پنجم شاهنامه

حمزة بن محمدخان هرندي اصفهانی

تصحیح، مقدمه و توضیحات:

دکتر محمدجعفر یاحقی

محسن حسینی وردنجانی

طرح جلد: فرید یاحقی

تنظیم و صفحه‌آرایی: مرضیه دلیری اصل

لینوگرافی: کوثر

چاپ: دایره سفید

چاپ اول: ۱۳۹۵

تیراژ: ۷۷۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۷۹۲-۵

تلفن تماس برای تحویل کتاب در منزل و محل کار

۶۶۹۵۳۸۰۵ ، ۶۶۹۵۳۸۰۴

فهرست

۹.....	دیاچه
۳۱.....	مقدمه
۴۷.....	فصل اول
۵۶.....	فصل دوم
۶۸.....	فصل سوم
۹۹.....	فصل چهارم
۱۲۱.....	تعلیقات دیاچه پنجم شاهنامه
۱۴۵.....	کتابنامه مقدمه و تعلیقات
۱۵۱.....	نمایه ها

دیباچه پنجم شاهنامه

برفت شوکت محمود و در زمانه نماند

جز این فسانه که شناخت قدر فردوسی

(جامی / بهارستان)

درآمد:

شاهنامه در همه دوره ها و در همه جا مخاطبان خاص خود را داشته است. از همان روزهای نخست که داستان های آن به صورت پراکنده یکی پس از دیگری سروده می شد، عده ای منتظر نشسته بودند تا به محض آنکه داستانی به پایان آمد دستنویسی از آن را به هر طریقی که شده به چنگ آورند و در گوشه شهری یا قصبه ای که کسی با کوره سوادى پیدا می شد، دور هم بنشینند و به حوادث مهیج آن گوش فرادهند. از همه جا بیشتر و پیشتر به نظر می رسد در همین طابریان طوس مردم به این کار شوق نشان می دادند که بذر وطن خواهی و ایران گرایی را دهقانان از گذشته های دور همه جا پاشیده بودند و جان های تشنه را با شنیدن

این گونه ماجراها به وجد می آوردند. آنجا هم که با سوادى نبود؛ راویان و نقّالان خوش الحان، که میراث دارِ گوسانان تاریخی بودند، وظیفه انتقال این میراثِ خطیر را به وجهی دلپسند و همه جاگیر بر عهده می گرفتند و گوش جان شیفتگان تاریخ و سرگذشت پیشینیان را پر می کردند.

شهرت و محبوبیتی که فردوسی در میان دوستداران فرهنگ ایرانی پیدا کرده بود از همان آغاز ذهن ها را آماده می کرد تا درباره او داستان پردازی کنند. داستان پردازی عامیانه البته در مورد همه افراد محبوب اعم از بزرگان دینی، فرهنگی، سیاسی و اولیاء الله امری شناخته و برای فرهنگ قصه پرداز ایرانی، خصلتی آشنا بوده است. میزان قصه پردازی درباره افراد مختلف با میزان شهرت و محبوبیت آنها نسبت مستقیم داشت. به ویژه اگر این محبوبیت در میان گروه ها و طبقات مختلف و مخصوصاً عامه مردم می بود. بسیاری از این قصه ها البته در تداول جامعه و به صورت شفاهی میان مردمان باقی می ماند و به حیات خود ادامه می دهد، اما بعضی از این قصه ها از همان گذشته های دور به کتابت هم در آمده و در میراث مکتوب فرهنگ ایرانی جای گیر شده است. تقریباً بخش عظیمی از ادبیات حماسی به طور خاص و عمده ای از ادبیات روایی به طور عام از همین رهگذر عاید شده و استمرار یافته است.

پاره ای از قصه هایی که در مورد فردوسی در ذهنیت مردم ساخته شده و از جهتی به سیره الاولیاهای مربوط به عارفان بی شباهت نیست، به تذکرها و کتب تراجم هم راه یافته و کار صحیح از سقیم را در خصوص شرح زندگی و آثار وی برای محققان دشوار کرده است. مشروح تر و پرشاخ و برگ تر از

آنچه در تذکره‌ها در این خصوص آمده، وجود دیباجه‌های مشروح و مبسوطی است که دوستداران فردوسی، راویان داستان‌های شاهنامه، نقالان و پدیدآورندگان سرگذشت‌نامه‌های وی پرداخته و اگر در ابتدا به صورت شفاهی و سینه به سینه هم نقل و روایت می‌شده، بعدها در همان روزگاران گذشته در دیباجه دستنویس‌های کهن ماندگار شده و همراه و همعنان با متن شاهنامه به دست ما رسیده است.

مؤلفان و پردازندگان کتب قدیم، شاعران و نویسندگان به دلایل گوناگون از نوشتن مقدمه بر کتاب خود به‌ویژه در مورد شرح زندگی خودشان، تقریباً پرهیز داشته‌اند. چنانکه اغلب مؤلفان چه از سر تواضع و چه به دلیل این که شرح زندگی خود را قابل ثبت و ضبط نمی‌دانسته‌اند، کمتر به نوشتن خودسرگذشتنامه و نشر آن به هر صورتی تن می‌داده‌اند.

سنت نوشتن دیباجه بر کتاب‌های دیگران هم در گذشته هرچند بی‌نمونه نیست اما چندان هم معمول و فراگیر نبوده است. شاید نوشتن مقدمه بر برخی کتاب‌های مشهور مانند حدیقه سنایی به قلم محمدبن علی الرقاء یا کلیات سعدی به خامه علی بن احمدبن ابی بکر بیستون و دیوان حافظ با مقدمه محمد گلندام از موارد معدودی باشد که در ادبیات فارسی بتوان نام برد. اما در هر سه مورد چنانکه ملاحظه می‌شود مقدمه به قلم فردی شناخته یا بیش و کم شناخته از معاصران و ارادت‌کیشان سراینده صورت گرفته است. این که کاتبان گمنام یا کم‌نام و یا افرادی ناشناس و بی‌نام و نشان بر کتابی بسیار شناخته مثل شاهنامه آن هم دیباجه‌های متعدد به نثر بنویسند، در ادب فارسی نظایر چندانی ندارد.

یکی از مهمترین برکات این مقدمه نویسی های شاهنامه برای زبان فارسی نقل و حفظ مقدمه شاهنامه ابومنصوری در خلال همین دیباچه ها بود که اگر نبود یا نسخه های حاوی این مقدمه ها به دست ما نمی رسید، امروز از داشتن همین ده بیست صحیفه از کهن ترین نمونه نثر فارسی (متعلق به سال ۳۴۶ هجری) مثل بسیاری از آثار دیگر، بی نصیب بودیم.

از بخت نیک شاهنامه از زمره آن کتاب هایی است که دستنویس های پرشماری متعلق به ازمه و امکنه مختلف از آن در دست است. گروهی از این دستنویس ها همانند بقیه کتاب ها فاقد مقدمه اند آن ها هم که مقدمه دارند یا بسیار مختصر است و از چند صحیفه تجاوز نمی کند یا دیباچه نثر آنها مبسوط و مفصل و بالغ بر پانزده شانزده صفحه است.

قزوینی با تتبع در نسخه های خطی شاهنامه این گونه مقدمه ها را به سه دسته: قدیم، اوسط (یا وسطی) و جدید تقسیم کرده و ویژگی های هریک را بر شمرده است (هزاره فردوسی، ص ۱۷۷). دیگران هم بعدها این تسمیه و تقسیم بندی را پذیرفته و درباره مقدمه های شاهنامه بیش و کم بحث کرده اند (فردوسی، ۱۳۸۶، مقدمه عباس اقبال و دیگران: ۱۷؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۶۴ و ۳۲۶ و ۳۴۹ به بعد). در خلال همین جستجوها و ضمن بررسی دیباچه نسخه مورخ ۶۷۵ لندن، بود که قزوینی متوجه شد که بخش عمده این مقدمه که در این نسخه و برخی از نسخ کهن و جدید آمده نه مقدمه شاهنامه فردوسی بلکه دیباچه شاهنامه دیگری مقدم بر روزگار فردوسی است، که بعداً معلوم شد مقدمه شاهنامه ابومنصوری است.

این مقدمه که برحسب تاریخ کتابت نسخه، دومین مقدمه به حساب می‌آید (بعد از فلورانس) بعد از نسخه لندن مورخ (۶۷۵ ه.ق) در نسخه‌های قاهره (۷۴۱ ه.ق) و طویقاپوسرای استانبول (۸۰۳ ه.ق) آمده است. قزوینی که مقدمه نسخه فلورانس را در دست نداشته، آن را «دیباجه قدیم شاهنامه»، نامیده است. حدس زده‌اند: نویسنده این مقدمه هم مثل نویسندگان مقدمه‌های بعدی و مانند بنداری، مترجم عربی شاهنامه، نسخه‌ای از تدوین اولیه شاهنامه (با تاریخ ختم ۳۸۴) در دست داشته و گویا آن نسخه فاقد دیباجه منظوم فردوسی بوده است (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۹۲). مقدمه نسخه ۶۷۵ لندن همچنین متضمن هجونا‌نامه است که تعداد ابیات آن در دستنویس‌های دیگری که این بخش را آورده‌اند، مختلف است. قزوینی سپس تر با قرآینی متوجه شد که این دیباجه، مقدمه شاهنامه منشور ابومنصوری متعلق به سال ۳۴۶ هجری، که فردوسی اثر خود را از روی آن به نظم درآورده، و قدیمی‌ترین نمونه نثر موجود به زبان فارسی است.

مقدمه دیگری که قزوینی برای شاهنامه برشمرده مربوط به قرن هشتم هجری، یعنی عصر بایسنغرمیرزا تیموری است. بنا بر تحقیق قزوینی بیشتر دستنویس‌های شاهنامه که از سده نهم به بعد استنساخ شده‌اند و عموم نسخه‌های ایران و هند دارای چنین دیباجه‌ای هستند که وی آن را «مقدمه جدید» نامیده و بر آن است که اغلب این مقدمه‌ها از دیباجه نسخه بایسنغری نشأت گرفته است (هزاره فردوسی: ۱۵۱). بیشتر داستان‌های بی‌پایه در مورد سرگذشت فردوسی و رابطه او با محمود از این دیباجه سرچشمه گرفته و به تذکره‌های متأخر و دیگر منابع سرگذشت فردوسی نیز راه یافته است. این روایت‌های کم‌اعتبار قرن‌ها مبنای سرگذشت فردوسی و مورد استناد مورخان

و محققان بوده و این کار تا روزگار نزدیک به ما هم ادامه داشته است؛ اما خوشبختانه از حدود یک قرن پیش برخی از محققان غیر ایرانی و ایرانی به این روایات با تردید نگریسته و تدریجاً به بی اعتباری آنها پی برده اند (رک: برتلس، ۱۳۸۶: ۲۷۰؛ ریپکا و دیگران، ۱۳۷۰: ۲۴۸؛ منوچهر امیری، ۱۳۵۵: ۹۲).

قزوینی مقدمهٔ سومی در بعضی از نسخ شاهنامه شناسایی کرده که از مقدمهٔ قدیم جدیدتر و از بایسنغری کهن تر بود و از نظر زمانی بین دو مقدمهٔ مذکور قرار می گرفت. وی این مقدمه را «مقدمهٔ اوسط (یا وسطی)» نامگذاری کرد. این دیباچه که به مقدمهٔ نسخهٔ خطی ۱۱۰۱ مجلس هم مشهور است به وضوح نشان می دهد که هر چند مستقل از سایر دیباچه ها نگاشته شده اما پیداست که نویسنده دیباچه های دیگر را دیده و از مطالب آنها از جمله مقدمهٔ ابومنصوری و منابع دیگری مانند چهارمقالهٔ عروضی، و عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات محمد بن احمد طوسی هم سود برده است. این دیباچه در پایان در بردارندهٔ بخشی به نام لغت فرس شاهنامه است که به زعم گردآورنده «چون در شاهنامه بسیار لغت فرس است و معنی آن ادراک کردن مشکل است، ذکر لغت فرس می رود» و بعد هم برخی از واژه های پارسی شاهنامه به ترتیب الفبائی به کوتاهی تمام معنا شده است.

این مقدمه به انواع داستان ها، افسانه ها و روایت های بی اساس و نادرست آمیخته و متضمن ابیات هجویه نیز هست و در حقیقت باید گفت یک کار تألیفی است که با استفاده از نثر داستانی و مؤثر سعی می کند وقایع مختلفی را که در این دیباچهٔ مفصل آورده شده؛ به هم پیوند دهد.

با پیدا شدن دستنویس فلورانس (مورخ ۶۱۴ ه.ق) مقدمه چهارمی سر بر آورد که ناقص و با هرسه مقدمه قبلی تفاوت‌هایی داشت و هرچند ناقص بود، اما خوشبختانه صورت کامل آن در نسخه مورخ ۹۰۳ طویقاپوسرای ترکیه آمده بود (ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۶۵). سبک و نثر آن نشان می‌داد که باید از روی نسخه کهن‌تری نوشته شده باشد. این مقدمه هشتصد ساله با آن که در قدیمی‌ترین نسخه موجود شاهنامه آمده و معلوم است که باید از نسخه کهن‌تری روبرداری شده باشد، از افسانه‌پردازی و شاخ و برگ‌های عوامانه پاک به دور نیست، با این حال نکته‌های درستی که با مطالعات و پژوهش‌های بعدی هم تأیید شده؛ در آن دیده می‌شود. یکی از این نکته‌های درست معرفی احمد بن حسن میمندی به عنوان معاند اصلی فردوسی است که در منابع متأخر اغلب حامی وی قلمداد شده است. روایت نظم داستان رستم و سهراب برای نخستین بار به قلم عنصری هم ظاهراً از این مقدمه به منابع دیگر راه یافته است (ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۶۸). (جهت اطلاع از این مقدمه‌ها ر.ک. کتاب‌های هزاره فردوسی: ۱۷۷ به بعد؛ سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی: ۲۶۴ و ۳۲۶ و ۳۴۹ و زندگینامه فردوسی، دبیرسیاقی).

دیباجه پنجم شاهنامه:

اما دیباجه پنجم شاهنامه که این جا به معرفی بیشتر آن می‌پردازیم، دیباجه مفصل دیگری است که نسخه‌های خطی آن از خلال مجموعه‌ها به دست آمد و در یک مقایسه اجمالی با دیباجه‌های پیش‌گفته، روشن شد که کار مستقل و متفاوتی است که از همه دیباجه‌های پیشین مفصل‌تر، جامع‌تر و محققانه‌تر است و جا داشت به صورت جداگانه به آن پرداخته

شود. این بود که در بحبوحه گرفتاری‌ها و کارهای متعدد با همکاری دوست عزیزم آقای سید محسن حسینی وردنجانی به استنساخ، مقابله و شرح و توضیح آن پرداختم.

پدیدآورنده این مقدمه حمزه بن محمدخان هرندی اصفهانی است که اثر را چنان که خواهیم دید در حدود سال ۱۰۳۱ ه‍.ق پس از یک تحقیق طولانی به رشته تحریر درآورده است.

مؤلف در سرگذشت و ضرورت پدید آمدن کتاب می‌گوید که وی در اصفهان در اوایل روزگار جوانی، به مقتضای سن با گروهی از همگنان به جمع و استکساب اشعار قدما و تصحیح دواوین برخی از شعرا اهتمام داشته و هنگام مطالعه این اشعار بخصوص شاهنامه فردوسی از اشتباهات فاحش و غلط‌کاری‌های ناسخان و رونویس‌کنندگان این آثار در رنج بود و «از ملاحظه غلط کتابتی که فی‌الحقیقه خار آن گلزار و خمار آن باده خوشگوار بود، موجب ضجرت خاطر و نفرت طبیعت می‌شد به صحیّت آن کلام کما ینبغی متغیر بود که این مطلب موقوف به نسخ متعدّد و تواریخ و فرهنگ و غیره بود و در آن حدود متعذّرالحصول و مفقودالاثّر می‌نمود». وی پس از مدتی در صدد تحقیق درباره فردوسی و رابطه او با محمود و چگونگی سروده شدن شاهنامه برآمد. خود می‌گوید: «خصوصاً در تصحیح و تتبع شاهنامه ملک الکلام حکیم فردوسی که اکثر صاحبان سخن با تقدّم زمانی بر همه ایشان تفضیل بیانی او را مسلم است بدین جهدی نمودم» (ص ۳۴).

به این منظور تذکره‌ها و دیباچه‌های پیشین را در مطالعه گرفت و متوجّه شد که در آن‌ها مطالب خلاف واقع و غیر تحقیقی و ضد و نقیض

فراوان است «پس ناچار به جهت تحقیق آن‌ها بر متبّع این کتاب لازم بود که گاهی رجوع به کتب دیگر نماید». بنابراین تصمیم گرفت نسخه‌های شاهنامه را گردآوری و مطالعه خود را بر مبنای اصل کتاب آغاز کند. ملاحظه می‌شود که دغدغه مؤلف، دغدغه یک مصحح و دلسوز سلامت نسخه‌ها نیز هست و ما می‌توانیم از این دغدغه‌ها برای تاریخچه و پیشینه تصحیح متن نیز سود ببریم. این‌جا بود که پس از مراجعه به شاهنامه و ملاحظه ندانم‌کاری‌های ناسخان از تصرفات «کلک جگرخراش کاتبان بی‌تمیز» که شاهنامه را «افگار و ناتوان» کرده‌اند گلایه می‌کند. چون اطلاعات مقدمه‌ها و تذکره‌ها به زعم او ناقص و برخلاف واقع بود به این فکر افتاد که آنها را از افسانه‌ها و خیال‌بافی‌های معهود بپالاید و بر اساس اطلاعات موثقی که از متن شاهنامه و منابع دیگر به دست می‌آورد شرح حال درستی از فردوسی و چگونگی رابطه او با محمود غزنوی به دست دهد. وقتی این کار انجام شد به دلیل آن که مخاطبی و پشتیبانی برای این کار نمی‌دید مدتی قضیه در بوته اجمال ماند اما دغدغه کار دست از سر او بر نداشت، تا این‌که بر حسب اتفاق یکی از دوستانش از هندوستان به رسم رسالت به ایران می‌آید و در حین گفت‌وگوهای دوستانه از فضایل پادشاه آن سامان و امنیت و رفاهیت هندوستان سخن به میان می‌آید. شوق ملازمت سلطان هند، وی را به آن دیار می‌کشاند. اما به دلیل نداشتن دوست و وسیله‌ای که او را بدان مقصود راهبر باشد، مدتی بر درگاه می‌ماند. به فکرش می‌رسد که نتیجه مطالعات و یافته‌های خود را به صورت کتابی در آورد و به نام سلطان موشح گرداند. بدین

وسیله به درگاه راه می یابد و کتاب خود را که از آن با نام «دیباچه» یاد کرده، به نام سلطان محمد قطب شاه دکنی مزین و بر او عرض می کند. سلطان محمد قطب شاه ششمین فرمانروای سلسله قطب شاهیان در حیدرآباد هند فرزند محمدقلی قطب شاه و از امیران بسیار مؤمن و دیندار خاندان قطب شاهیان بوده است او بین سال های (۱۰۲۰ ه. ق) تا (۱۰۳۴ ه. ق) به مدت ۱۴ سال بر بخش عمده ای از هند حکومت داشت و در این مدت به ترویج تشیع و زبان فارسی همت گماشت. خود او از نسخه شناسان روزگار خود و صاحب نظر در امور نسخه های خطی به شمار می رفت و روابط بسیار نزدیکی با صفویان داشت. شخصی به نام «محمد بن خاتون عادلیه» را که اصالتاً ایرانی بود و بعداً او را به مقام صدارت خویش برگزید، به دربار شاه عباس به ایران فرستاد، که احتمالاً همان کسی است که نویسنده این دیباچه یعنی حمزه بن محمدخان هرنندی، به تشویق او عازم هند شد و در بازگشت وی را همراهی کرد.

قطب شاهیان اصالتاً ایرانی و بنیان گذار ایشان «سلطان قلی قطب شاه» اصلاً همدانی بوده است.

این دیباچه شامل دو مقدمه و چهار فصل است به ترتیب زیر:

- ۱- در مقدمه: وی ابتدا همچون پژوهش گران امروزی در چند صفحه آغازین از روش کار، شیوه جمع آوری مطالب و همچنین از لزوم مسئله تحقیق سخن می گوید. در نتیجه کار او محققانه و به مراتب علمی تر از دیگر دیباچه ها از کار در آمده است. خود او هم تأکید می کند که خواسته دیباچه ای فراهم آورد که «در همه ابواب به صدق مقرون و از بهتان و افترا دور باشد».

۲- مقدمه‌ای در بیان مدت عمر عالم و خلقت آدم و اختلاف اهل سیر: این بخش که بیان تاریخ اوایل خلقت است آمیخته با روایات مذهبی و بعضاً افسانه‌ای است و از منظر علمی ارزش چندانی ندارد.

۳- فصل اول در فراهم آوردن کتاب شاهنامه: در این فصل نویسنده با نگاهی نقادانه به کیفیت فراهم آمدن شاهنامه ابومنصوری و ماجرای مأموریت یافتن دقیقی به نظم شاهنامه اشاره می‌کند. این فصل نشان می‌دهد که نویسنده به دیباچه‌های شاهنامه اشراف کامل داشته است.

۴- فصل دوم، در حال فردوسی و به نظم مشغول شدن و تحقیق مدت آن پیش از ظهور اسلام: نویسنده در این قسمت به بیان احوال فردوسی می‌پردازد و با کمک شواهدی از متن شاهنامه اثبات می‌کند که سال‌ها پیش از به سلطنت رسیدن محمود نظم شاهنامه آغاز شده و شاعر به آن اشتغال داشته است. وی اشاره می‌کند آن‌چه در دیگر دیباچه‌ها عنوان شده که فردوسی به علت تعدی حاکم طوس به غزنین رفته و آنجا از طرف سلطان محمود به سرودن شاهنامه مأمور شده، ابدأ صحت ندارد. در واقع او چند قرن پیشتر از محققان امروزی (از آن جمله: احمدعلی رجائی بخارائی، «شاهنامه برای دریافت صله سروده نشده است»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، ش چهارم، زمستان ۱۳۴۶، صص ۲۵۵-۲۹۳)، به این حقیقت تاریخی پی برده و به صراحت آن را اعلام کرده است.

نکته ارزشمند دیگری که در این فصل به آن اشاره می‌کند این است که شاهنامه هم‌زمان با سرودن کتابت و به خدمت بزرگان فرستاده می‌شده است چیزی که برخی از محققان اخیراً در تحقیقاتشان به آن پی برده‌اند.

۵- فصل سوم: در ذکر بقایای حال فردوسی و ایام سلطنت محمود و اتمام شاهنامه و ابیات هجویه: در این بخش نویسنده با ارائه شواهدی از شاهنامه تاریخ اتمام و عرضه آن بر محمود را روشن و اضافه می کند که مدح محمود پس از اتمام شاهنامه به آن اضافه شده است.

وی علت مقبول واقع نشدن شاهنامه در نگاه محمود را توطئه اطرافیان و اختلاف مذهب فردوسی و محمود و تبار غیر ایرانی وی عنوان می کند. در این فصل مؤلف قرینه‌ای به دست می دهد که از روی آن می توان زمان نگارش این دیباچه را مشخص کرد به این ترتیب که در مورد هجویه می گوید «تیغ زبان فصاحت از نیام وقاحت بر آمده او را هجوی گفت و امروز ششصد و سی سال از آن گذشته است». اگر سال عرضه شاهنامه بر محمود و زمان سرودن هجویه را (۴۰۱ ه. ق) بدانیم و عدد ۶۳۰ را بر آن بیفزاییم (۱۰۳۱ ه. ق) به دست می آید که ظاهراً می تواند درست باشد زیرا که سلطان محمد قطب شاه که این کتاب به او تقدیم شده، در بین سال های (۱۰۲۰ ه. ق) تا (۱۰۳۴ ه. ق) حکمرانی داشته است.

از اشاره هایی که به برخی از افسانه های مربوط به فردوسی می کند، بر می آید که مؤلف غیر از شاهنامه به منابع متعددی از جمله دیباچه های دیگر شاهنامه، چهارمقاله نظامی عروضی، عجایب المخلوقات همدانی و آثار البلاد و قزوینی و عقد الجواهر فی انساب الاکابر از احمد ابن سعد الدوانی المشکانی مراجعه داشته است. ۹۶ بیت هجویه نیز در پایان این فصل آمده و تقریباً از هجویه همه مقدمه ها مفصل تر است.

۶- فصل چهارم: در ذکر طبقات اربع ملوک عجم: در این فصل به ذکر فشرده تاریخ پادشاهان ایران باستان تا پایان دوره ساسانی در چهار طبقه

به شرح زیر می پردازد که بیشتر بر اساس مندرجات شاهنامه و تواریخ معمول در روزگار گذشته است:

۱- طبقه پیشدادیان که یازده نفر بوده اند.

۲- طبقه کیانیان که ده نفر بوده اند.

۳- طبقه اشکانیان که بیست نفر بوده اند.

۴- طبقه ساسانیان که سی و سه تن بوده اند.

این فصل که نوعاً در اغلب مقدمه های نسخ شاهنامه آمده از لحاظ تاریخی و ادبی ارزش چندانی ندارد و چیزی بر اهمیت کتاب نمی افزاید. در پایان این فصل با عنوان «خاتمه» به نقل از صاحب عقدالجواهر مطالبی در مورد محمود غزنوی از بخش های موجود و مفقود تاریخ بیهقی می آورد و می افزاید که مجموع آن کتاب (تاریخ بیهقی) ۳۰ مجلد بوده که می تواند برای مطالعات بیهقی شناسی و تاریخچه انتقال این کتاب به سرزمین هند، یعنی فرضیه ای که من در جای دیگری مطرح کرده ام، سودمند باشد (ر.ک: بیهقی ۱۳۸۸، ۱: هشتاد و پنج).

مقایسه این دیباچه با دیگر دیباچه ها :

به نظر می رسد مؤلف از میان دیباچه های چهارگانه پیشین کمترین استفاده را از مقدمه قدیم یعنی مقدمه شاهنامه ابومنصوری کرده است. با این حال در دو بخش تاریخی یعنی مقدمه (بیان احوال عالم) و فصل چهارم (در ذکر طبقات اربع ملوک عجم) می توان پنداشت که آن مقدمه را دیده است. بگذریم از این که در فصل اول که به نسبت و شجره خاندان ابومنصور عبدالرزاق اشاره می کند به نظر می رسد که با نام و کار او آشنایی داشته است.

همخوانی دیباچه پنجم با دیباچه نسخه فلورانس بیشتر از دیباچه قدیم و کمتر از دیگر دیباچه‌هاست. به نظر می‌رسد مؤلف این دیباچه، در ذکر مجلس مشاعره شاعران و فردوسی در حضور محمود و رفتن فردوسی به ولایت مازندران، پس از آزردن شدن از محمود، به چهارمقاله و دیباچه فلورانس نظر داشته هرچند برخی از قسمت‌ها مانند تظلم خواهی فردوسی از حاکم طوس که در مقدمه فلورانس عنوان شده در این دیباچه به کلی مردود دانسته شده است.

شیوه قتل دقیقی به دست غلامش و جریان بخشش بدره‌های سیم در حمام و برخی ابیات هجویه تا حدی به دیباچه قدیم و مقداری هم به روایت چهارمقاله نزدیک است. مسئله مأموریت یافتن فردوسی برای نظم شاهنامه از سوی محمود که در برخی از دیباچه‌ها آمده در دیباچه پنجم بکلی مردود اعلام شده است.

ارتباط و شباهت دیباچه پنجم با مقدمه نسخه ۱۱۰۱ مجلس بیشتر در ساختار است. در دیباچه نسخه مجلس دو بخش تاریخی وجود دارد که در اول و انتهای آن آمده که طی آن به تاریخ گذشته ایران و چهار طبقه پادشاهان عهد باستان همراه با جداولی اشاره می‌کند که نظیر آن هم در دیباچه حاضر دیده می‌شود اما از نظر محتوا و متن به کلی با آن متفاوت است. در دیباچه مجلس عنوان می‌شود که فردوسی به تظلم خواهی از حاکم طوس به نزد محمود می‌رود و سپس در آنجا به سرودن شاهنامه مأمور می‌شود که این موضوع در دیباچه پنجم به کلی رد شده است و فقط نکته درستی که در دیباچه نسخه مجلس به آن اشاره می‌شود معرفی حسن میمندی به عنوان عامل اصلی ترغیب محمود به راندن فردوسی

است که در دیاچه حاضر حسن میمندی به اشتباه دوست و یاور فردوسی معرفی شده است.

اما ابیات هجویه دیاچه مجلس بیشترین همخوانی را با ابیات هجویه در این دیاچه دارد که ذکر آن در جدولی در آخر این بخش خواهد آمد. اقتباسات دیاچه حاضر از دیاچه بایسنغری بسیار است اما خطاهای آن به مراتب از بایسنغری کمتر است. اولین چیزی که در این مورد، نظر محقق را به خود جلب می‌کند؛ شیوه نگارش هر دو دیاچه است یعنی استفاده از نثر و شعر در کنار هم و جمع‌آوری تقریباً تمام داستان‌ها و افسانه‌هایی که درباره فردوسی نقل شده است و به گفتار دیگر جامع دیاچه‌های پیشین است.

نقل برخی از اشعار و یادکرد شاعران دیگر درباره فردوسی از دیگر مواردی است که احتمالاً دیاچه پنجم از بایسنغری برداشته است با این تفاوت که هم این موضوع و هم سایر موضوعات در دیاچه پنجم مستند به متن شاهنامه و به مراتب محققانه‌تر از بایسنغری مطرح شده است.

اندکی قبل از همان سال‌هایی که مؤلف ما سرگرم تهیه این دیاچه بود، شرح حال دیگری از فردوسی در همان نزدیکی‌ها تکوین می‌یافت که ما بعید نمی‌دانیم وی از آن هم اطلاعاتی برگرفته یا دست کم این شرح حال جزو منابع دم‌دست او هم بوده است. قاضی نورالله شوشتری (مقتول به سال ۱۰۱۹ ه. ق) عالم شیعی و قاضی القضاات لاهور کتاب *مجالس المؤمنین* خود را در ذکر ترجمه حال و درواقع معرفی شخصیت‌های شیعه، در نخستین سال‌های سده یازدهم هجری در لاهور به قلم آورده است. مجلس دوازدهم

این کتاب با عنوان کلی «در ذکر شعرای عجم» با نام سحبان العجم استاد ابوالقاسم فردوسی نورالله مشهده آغاز می شود که طی آن بسیاری از روایات و قصص مربوط به زندگی فردوسی و چگونگی تقدیم شاهنامه به محمود و وقایع پس از آن عموماً با توجه به منابع دیگر گردآوری شده که هرچند هرندی از آن به تصریح نام نبرده به دلیل قرب زمان و مکان می توانسته است مورد مراجعه وی قرار گرفته باشد. خاصه این که برخی از این حکایت ها و روایات مربوط در معنا و مضمون و گاه در عبارت و لفظ بسیار به هم نزدیک است و تواند بود که روایت قاضی نورالله دم دست وی بوده است.

مقایسه ابیات هجویه در دیباچه حاضر و دیگر دیباچه ها:

ماجرای هجویه از مسائل ناروشن شاهنامه شناسی است و تا کنون کسی نتوانسته است به صورتی قاطع در این خصوص حکمی صادر کند. برخی اساساً هجونامه را مجعول و بر ساخته دوستانان فردوسی و مخالفان محمود در ادوار پسین دانسته اند (رک: شیرانی، چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه: ۵۵ به بعد) و برخی دیگر هم در کم و کیف هجونامه اختلاف نظر دارند و به دلیل آن که در منابع کهن حتی قبل از نظامی عروضی هم آمده (از جمله در شهریارنامه سروده عثمان مختاری م. ۵۱۲ تا ۵۴۸ به تلویح. رک: سرچشمه های فردوسی شناسی: ۲۱۹)، نتوانسته اند اصل آن را انکار کنند؛ بنا بر این حکم بر این داده اند که «بعدها مخالفان محمود ابیاتی از لابلای کتاب بیرون کشیده و ابیاتی از خود بر آن افزوده اند و آن را به نام شاعر بزرگ منسوب داشته اند. حداکثر آن است که همان شش بیتی را که نظامی عروضی در کتاب خود آورده از فردوسی بگیریم، که بعدتر سازندگان هجونامه مضمون

آن‌ها را تا حدود صد و بیست بیت بسط داده‌اند» (رک: اسلامی‌ندوشن، سروسایه فکن: ۵۷). به هر حال هجونه بعد از آب و تابی که در دیباچه‌های چهارگانه و تذکره‌ها و منابع سرگذشت فردوسی یافته بود در روزگار تدوین این دیباچه نیز سخت بر سر زبان‌ها بوده به حدی که مؤلف دیباچه پنجم شاهنامه را هم از پرداختن به آن‌گیزی نبوده است.

تعداد ابیات هجویه در دیباچه پنجم ۹۶ بیت است که از سه دیباچه دیگر، که حاوی ابیات هجویه هستند، تعداد آن بیشتر است. جدول زیر اختلاف شمار ابیات این دیباچه‌ها را نشان می‌دهد:

تعداد ابیات موجود	تعداد ابیات همسان با دیباچه پنجم	تعداد ابیات غیر همسان	تعداد ابیات کمترنسبت به دیباچه پنجم
دیباچه نسخه لندن (۶۷۵ه.ق.)= قدیم	۸۰	۵۶	۲۴
دیباچه بایسنغری= جدید	۶۶	۵۲	۱۴
دیباچه نسخه (۱۱۰۱) مجلس=اوسط	۶۰	۵۲	۸